

مال همه گل پسر باشی، واسه من داداشی

رحمی همه رو انتخاب کردم و محکم کوبیدم روی دکمه. Delet البته این بی‌رحمی خیلی جریانات و کلتچار داشت که اگر نگم هم مطمئن هستم می‌تونید حدس بزنید. بعد هم به صفحه New باز کردم و شروع کردم تایپین (یا به قول شما تایپ کردن) و Copy روی فلاپی! تمام! ناگفته نمونه که آخرش کلی قریون صدقه رفتم که «استاد ببخشید من نتونستم تحقیق کنم. گل به جالتون. روی ما رو پیش رفقا سیاه نکنین». ماموریت تموم شد و با یک نفس راحت خوابیدم. فردا ظهر از مدرسه که برگشته با آب و تاب و کلی تعجب تعریف می‌کرد که آره با اون همه تحقیقی که انجام داده بودم، استادمون موقع برگردندن دیسکته حسابی اخم کرد؛ اما روش رو که برگردوند شروع کرد به خندیدن! بعدش هم گفت: این نشد تحقیق، این دفعه رو می‌بخشمت چون خستگی رو از تنم در کردی اما خیال نکن به این راحتی از سر تحقیق می‌گذرم.

دلم براش سوخت. سعی کردم زود از خماری درش بیارم. باور نمی‌کرد. چه حالی شد وقتی فهمیدم استادشون با اون همه جدیت به چی می‌خندیده. بعد هم چه التماسی می‌کرد که لاقل یکی از جک‌ها رو براش تعریف کنم. منم طاقچه بالا می‌گذاشتم که از «حفاظت کمک بگیر. هر کنومش رو صد بار برات تعریف کردم و هر بار مسخرم کردی.» زیاد هم دلش رو نشکوندم و برای این که رفاقت نویامون کله پائشه براش تعریف کردم. اون هم روده بر شد: هم از لطیفه‌ها. هم از تصور چهره استاد وقتی این‌ها رو می‌خونده. بالاخره باوراش شد که آره بابا، ما هم جزء آدم‌های با حال روزگاریم. به توضیح نیمه اضافی: لطفاً گیر ندید چرا به استاد بی‌احترامی کردی فکر اون هم بودم. اولاً آقای داداش دو روز بعد تمام ماجرا رو برای استادش تعریف کرد و ثانیاً برای صمیمی‌تر شدن رفاقت خواهر و برادری و از دل استاد درآوردن، به تحقیق توپ دو نفره تنظیم کردیم و تحویل دادیم.

مخلص همه دختر ایرونیایی که رفیق داداش‌های خودشون نه داداش‌های دیگران!

مینا مین



قد به دنیا ادعاش بود. فکر می‌کرد چون پسر، حق داره همه دیوار غرورش رو آوار کنه روی سر من. نشد کاری بکنم و توی توکم نزنه. راضی بودم به بار توی مخم بزنه؛ اما توی توکم دیگه نه... (البته این رو از روی عصبانیت می‌گم. مگه جرات داره تو مخم بزنه؟! از شما چه پنهون نمک می‌ریختم توی غذاش تا نفهمیده بخوره و به دل سیر بهش بختدیم. وقتی لب می‌زد. با نیشخند می‌گفت: این شیرین کاری‌ها رو، امروز یاد گرفتی شیرین پلوا!

جک که تعریف می‌کنم همه از خنده روده بر می‌شن؛ اما اگر واسه اون تعریف می‌کردم دستش رو می‌آورد جلو و خیلی جدی می‌گفت: به انگشت انتخاب کن. خوشحال می‌شدیم که به نموره تحویلمون گرفته و دور از جون شما (که همیشه آدم حسابتون می‌کنن) به بار ما رو جزء آدمیزادها لیست کرده، خلاصه هر انگشتی که انتخاب می‌کردم می‌پرد زیر بغلش و قلقلکی می‌داد و می‌گفت: هرهر، به هوا خندیدیم. بسه دیگه زنگ بزنی ۱۱۵! حرف زن‌ها رو چرا نمی‌گم؟ دهان ما که به حرف باز می‌شد داد می‌زد کنترل این دست کیه؟ تو را به خدا یکی خاموشش کنه.

خداوکیلی به این هم می‌شد بگی داداش؟ فکر کنم غرورش اجازه نمی‌داد که در جایگاه یک پسر به هیچ رفتاری از به دختر روی خوش نشون بده حتی اگر اون دختر خواهرش باشه. با این حال، اگر اون غرور داشت در عوض من هم به تصمیم جدیدی داشتم؛ این که بالاخره بخندونمش.

اون شب تا ساعت یک پای کامپیوتر بود. می‌دونستم به تحقیق خیلی مهم داره که باید بریزه روی دیسکت و تحویل استادشون بدم. من هم بیدار بودم؛ اما توی رختخواب و زیر پتو. خودم رو نیش می‌زدم که: بشرا! آخه این قدر بی‌عرضه‌ای که نمی‌تونی به برادرت بفهمونی که آقا! اگر گفتند مقابل دخترا سنگین باش واسه دختری توی خیالونه، واسه اونهایی که نامحرمند نه من که خواهرتم...

این نیش و کنایه‌ها بالاخره کارساز شد وقتی خوابیده رفتم سراغ کامپیوتر و مطالب دیسکت رو به بازرسی کوچولو کردم. طفلک خیلی زحمت کشیده بود. من هم با کمال بی

دختر



پیگیری رمز موفقیت

گفتم، واسه این بود که از بقیه کم نیاریم. اگه به‌بارم قبول نشدی دلیل بر این نمی‌شه که سال دیگه شرکت نکنی یا فکر کنی سدی شده جلوی خوشبختیت بلکه باید به قول بزرگ‌تر! سرت به سنگ بخوره و از نو با تجربه‌ای بیش‌تر شروع کنی، اگه بازم نشد حتماً صلاح نیست. توکل به خدا کن و بزن تو کار زندگی و نزار باهات ساز مخالف بزنه خلاصه این که ولش نکن که ولت نمی‌کنه اصلاً مگه تو ده تا انگشت نداری خب می‌تونی کارهای هنری کنی طوری که از هر انگشت هنر بریزه، اون وقت کسی پیدا می‌شه که تو سرت بزنه که این دختر درس نخوندس؟! همه می‌گن عوضش صداقت هنر داره.

باید بگم که درس خیلی به درد زندگی می‌خوره. می‌شه گفت به‌جورایی در خدمت زندگی؛ ولی هنر بیش‌تر به کار میاد. همه که دوتااش ندارند معمولاً هر کسی که اون‌وداره اینو نداره و هر کسی که اینو داره اونم داره (شوخی بامزه‌ای بود نه؟ پس بخندید) ولی خدایش دانشگاه، آخر زندگی نیست به قول امام علی (علیه السلام) اگه به دری رو زیاد بزنی آخرش به روت باز می‌شه؛ پس بزن ببین چه‌طور می‌شه. هیچ کاری، نشد تو مراش نیست، پس از همین حالا با اراده‌ای که واقعاً بشه اسمشو اراده گذاشت به پیش برید که خدا هم پشت و پناهنوته. بسم الله

کوچک شده گل خلس



به هر دری زدم این دانشگاه لعنتی رو قبول شه، نشد که نشد حالا کارم شده بخور و بخواب. فکر می‌کنم همه از دستم ذله شدن. راستش خودم هم از این وضعیت خسته‌ام. آخه چه فایده؟! درس بخونم و پس فردا با مدارک عالی خونه‌نشین بشم؟! خب از همین اول به خودم سختی نمی‌دم. حالا اونا که دانشگاه قبول شدن کجا رو گرفتن که من بخوام بگیرم؟! این حرف رو زدم که فکر نکنید اگه پشت کنکور موندید، دیگه آینده ندارید و باید کلاً تو زندگی‌تون درجا بزنید، نه این طوری! هم نیست. اگه قبول شدید که چه بهتر! پس فردا خانم مهندسی، چیزی دنبال اسمتون می‌بندند؛ اما اگه تلاشتونو کردید و بازم موفق نشدید بی‌خیالت! اینو باید بدونین اونا که درس خونن آن چنان هم end کلاس نیستند. خدا عاقبتونو به‌خیر کنه.

اونایی که تنبلی می‌کنند باید بدوند که همه جا همین آشه و همین کاسه‌اس، آقاچون یک کلام: تا تلاش نکنی چی؟ نتیجه نمی‌گیری. مطمئن باش که اگه این‌جا زحمت بکشن و شکست بخورن عوضش به جای دیگه خدا هوشونو داره؛ ولی اگه دست رو دست بنارن، همه جا پاشون می‌لنگه. حرف‌های اول منم، نشنیده بگیرید. به قول معروف، شتر دیدی ندیدی!

معمولاً هر کسی که فکر می‌کنه حسش نیست درس بخونه برای توجیه کردن کارش و خلاص شدن از دست اطرافیا، همین حرفا رو می‌زنه ما هم که الان